

انسان ها دو دسته اند:

• کیر داران

• کوص داران

در غرب گویند زن و مرد وجود ندارد!!

من 'از دسته کیر مغزان کوصدار هستم

خانه نشین، گوشه نشینم

سقف های کوتاه را می پسندم

چوبی 'آجری' گلی

بیش از همه، شیروانی

اوقات فراغتم را میکشتم

خودم را...

گذشته ام را...

آینده ام را...

دیروزم را فردایم را

حالم را احوالم را رویایم را

بیدار کننده ام 'به خواب برنده ام

مرموزم 'خاطره ی دیروزم



روزم

پراز درزو و دوزم

پرچین و کشی

طرح دارنه ولی گلدار

پرزدار پشتمی

مفید

پر ارزش

تولید داخلی

ایرانی

میهنی، ملی

غیر دینی، تاکید میکنم غیر دینی

من !

منی که با خودم قهر میکنم

ناز میکنم

رد میکنم

منی که برای خودم دلتنگ می شوم

آهسته به خودم نزدیک می شوم

ناگهان دور می شوم



منی که مردم حتی بی خایه

منی که زخم حتی در سایه

من !

من !

و باز هم من

اما در آینه

منی که شاعرانه وحشی ام

عاشقانه تنها

و صادقانه دروغگو

منی که میپریم

گاز میگیریم

میکنم

من ن ن ن !

منی که آه میکشتم با سایه

درد میکشتم با ناله

ساز میزنم با هستی

شادمی شوم بی مستی



من!

من لذت بخش

لذت بر

لذت ده

من پریشان

هم من

هم تو، هم ایشان

منی که خنده ام

یک دنده ام

بودم

شنبه ام، یکشنبه ام

روز ام

شبه ام

یک رنگم

و چگونه اینقدر رنگارنگم؟

منی که تندم

کندم



نمکینم

شیرینم

یک دوست بی دینم

من و باید خوند

خورد

بوسید

با خود برد

و خیلی دیر پس آورد

من چاله ای به عمق چاه

خورشیدی در لباس ماه

سختگو، بلندگو

نگاه، نگاه

من

چاره ای پر از مشکل

زشت اما خوشگل

برهنه

راست کننده

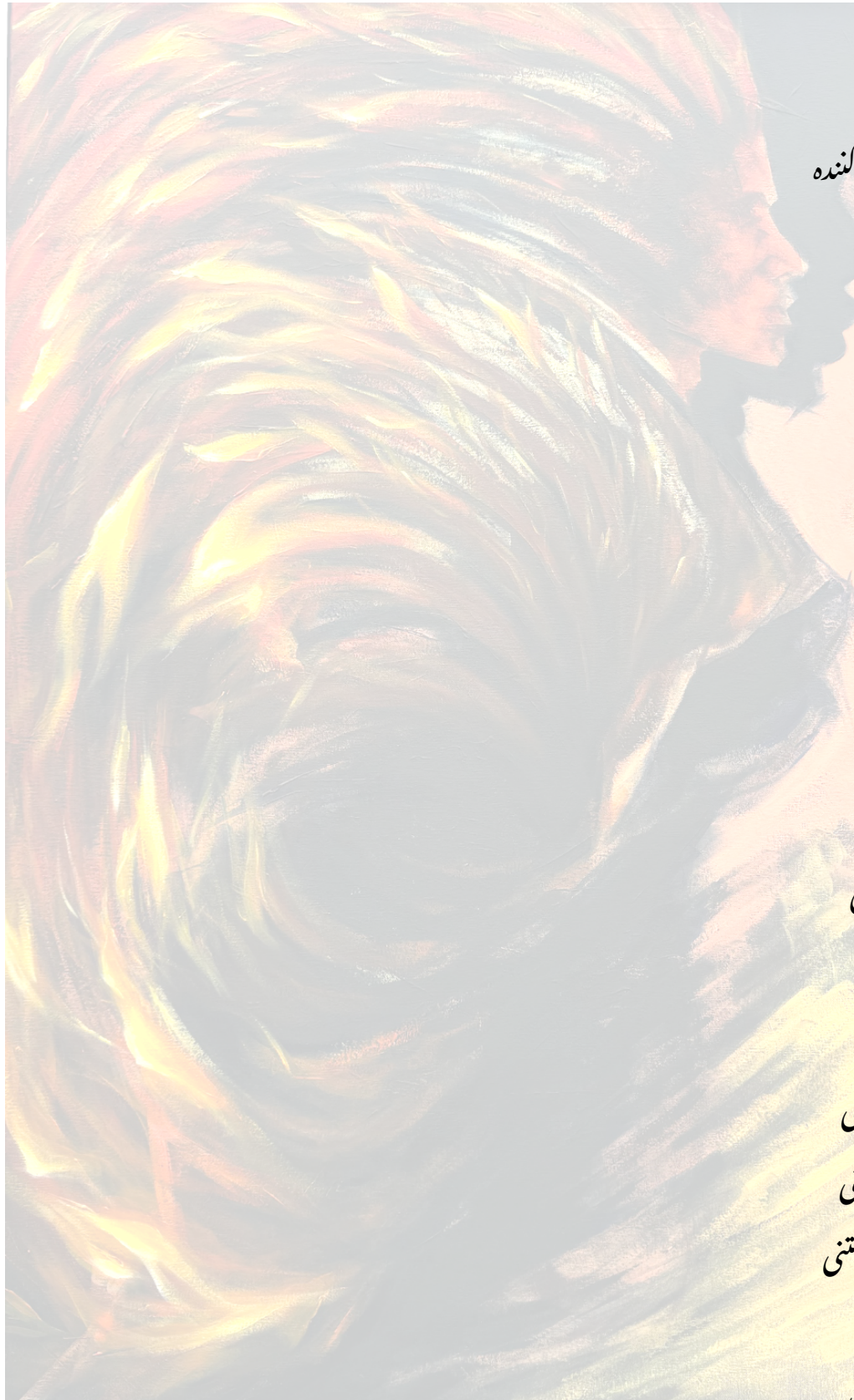


عذاب دهنده
مشکل، مشکل

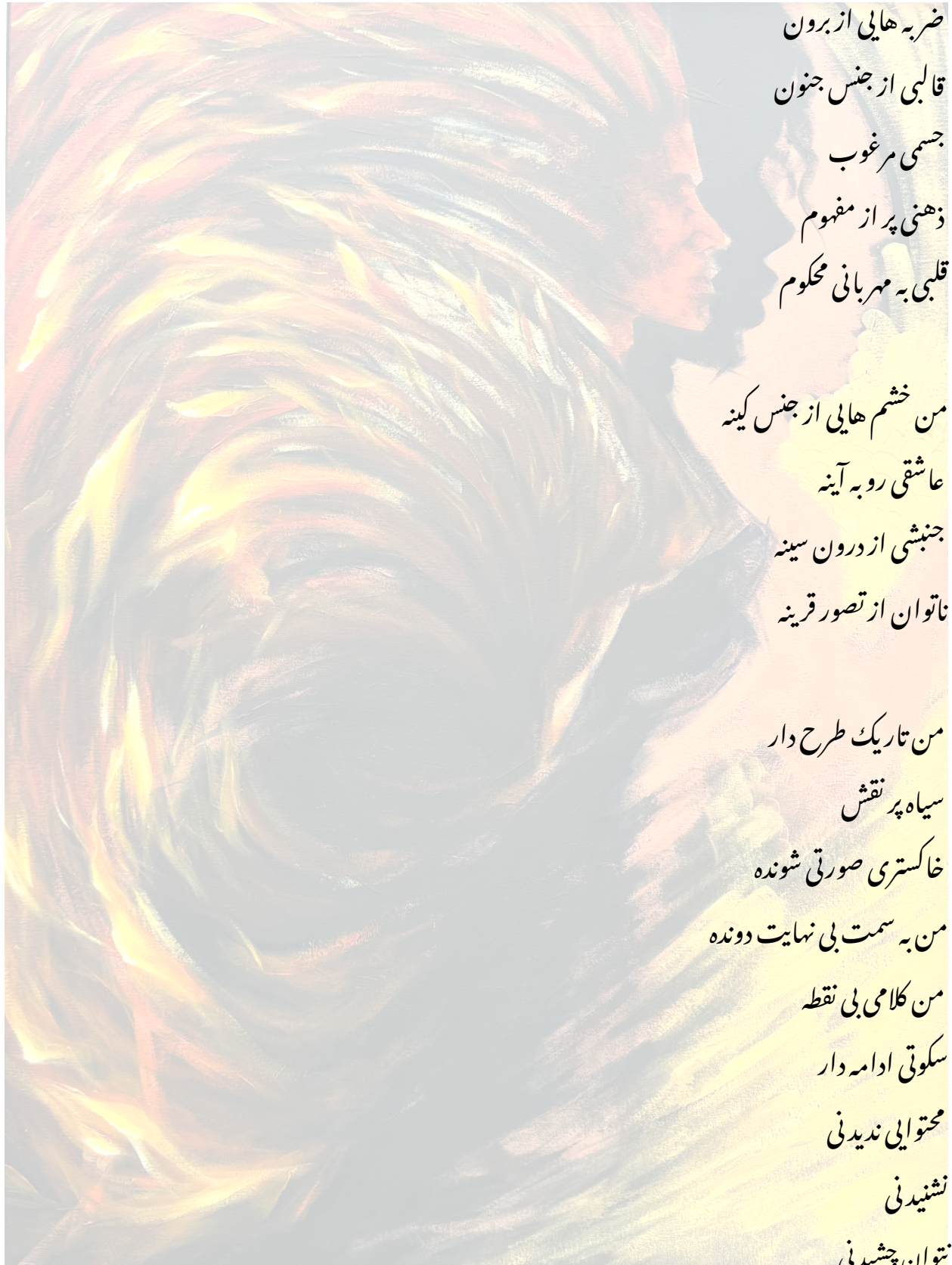
من
خطی پر از نقطه
نقطه ای بی نقطه
شهری بی دروازه
قلعه ای عجیب از لحاظ سازه

من!
ساده
پر یایه
درختی بی سایه
پر از کنایه

من افروختنی
همچو آتش سوختنی
بسیار آموختنی
پرده های دوختنی
من لج کننده
دهان کج کننده



عجول ولی صبر کننده
با صدایی کر کننده
برای عدالت جنگ کننده
به خانواده پشت کننده
اصلا کننده
من
تلاشی رو به فروپاشی
باهوش اماناشی
تیز زبان
کند رفتار
تند رو
من!
گلدوزی به روی کاشی
من خواستنی
زندگی گاه دوس داشتنی
خوشمزه مضر همچو بستنی
محلوم به دردهای دانستنی
من حرارتی ازدرون



ضربه‌هایی از برون

قلبی از جنس جنون

جسمی مرغوب

ذهنی پر از مفهوم

قلبی به مهربانی محکوم

من خشم‌هایی از جنس کینه

عاشقی روبه‌آینه

جنبشی از درون سینه

ناتوان از تصور قرینه

من تاریک طرح‌دار

سیاه‌پر نقش

خاکستری صورتی شونده

من به سمت بی‌نهایت دونده

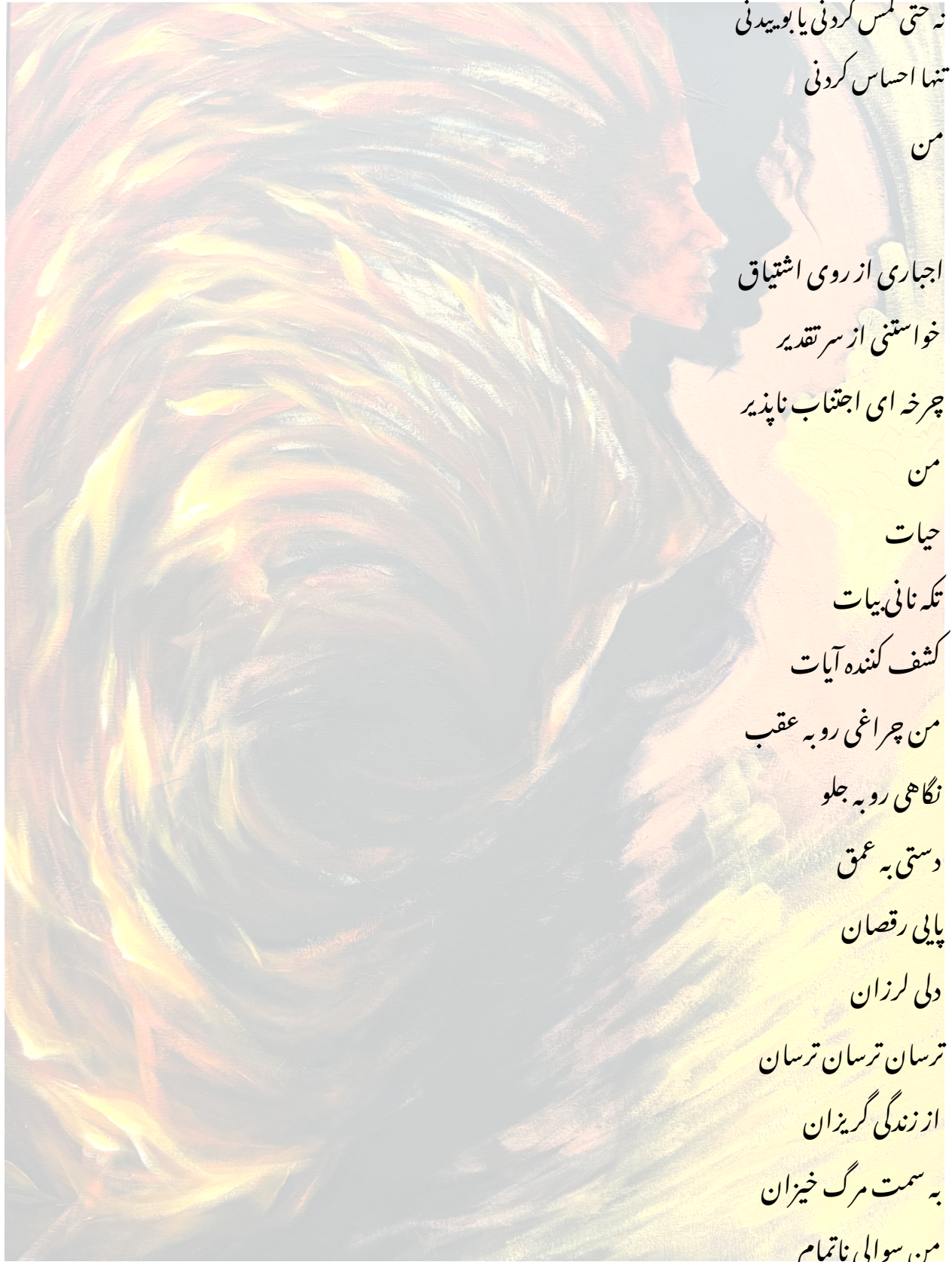
من کلامی بی‌نقطه

سکوتی ادامه‌دار

محتوایی ندیدنی

نشیدنی

نتوان‌چشیدنی



نه حتی لمس کردنی یا بویدنی
تنها احساس کردنی
من

اجباری از روی اشتیاق
خواستنی از سر تقدیر
چرخه ای اجتناب ناپذیر
من

حیات
تکه نانی بیات
کشف کننده آیات
من چراغی روبه عقب
نگاهی روبه جلو

دستی به عمق
پایی رقصان
دلی لرزان

ترسان ترسان ترسان
از زندگی گریزان
به سمت مرگ خیزان
من سوالی ناتمام



معمایی در بعد زمان
کتابی از جنس حافظه
شعری در وصف خزان

من
درختی پر میوه
میوه ای بی هسته
هسته ای آتشین
علاقه مند بسیار به سینه

من
زباله ای اشتباهی
خلقتی از سرگراهی
هدیه ای در جعبه ای خالی
پراز استفهام انکاری

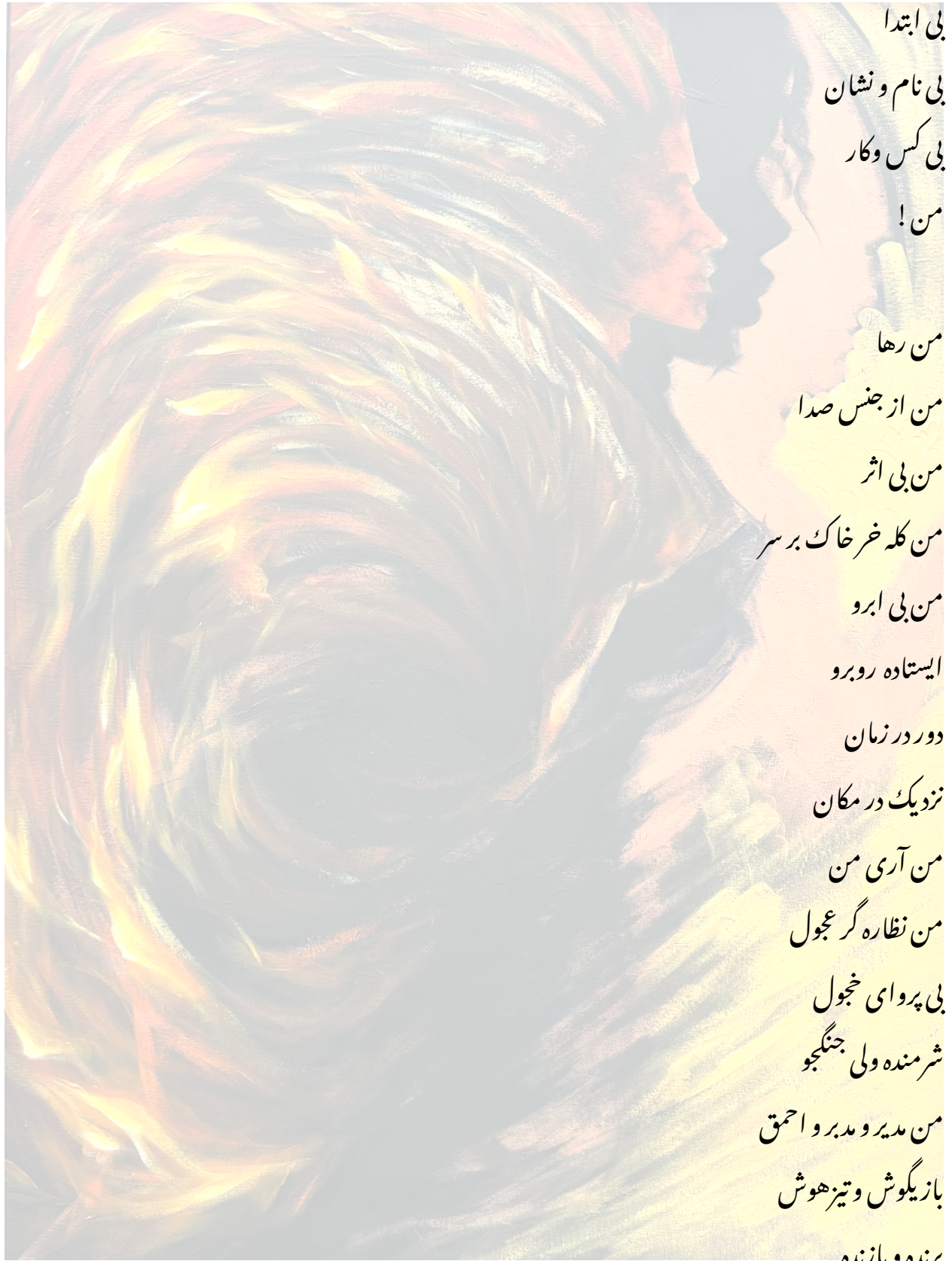
من!
چکیده ای از چگونگی
بدون شك يك غذای خونگی
آبگوشت!
دیرپز، خوشمزه، آبدار



من سرودی دبستانی
گرچه ای خیابانی
غروبی مملو از زیبایی
نارنجی قهوه ای
آبی

من
درگیر زمان
رها از مکان
در آستانه بهار
در انتظار تابستان
از آسمان دمیده
به خاک رسیده
من
من پرندگی
درندگی
جوینده...

من ناتمام بی انتها



بی ابتدا

بی نام و نشان

بی کس و کار

من !

من رها

من از جنس صدا

من بی اثر

من کله خر خاک بر سر

من بی ابرو

ایستاده روبرو

دور در زمان

نزدیک در مکان

من آری من

من نظاره گر عجول

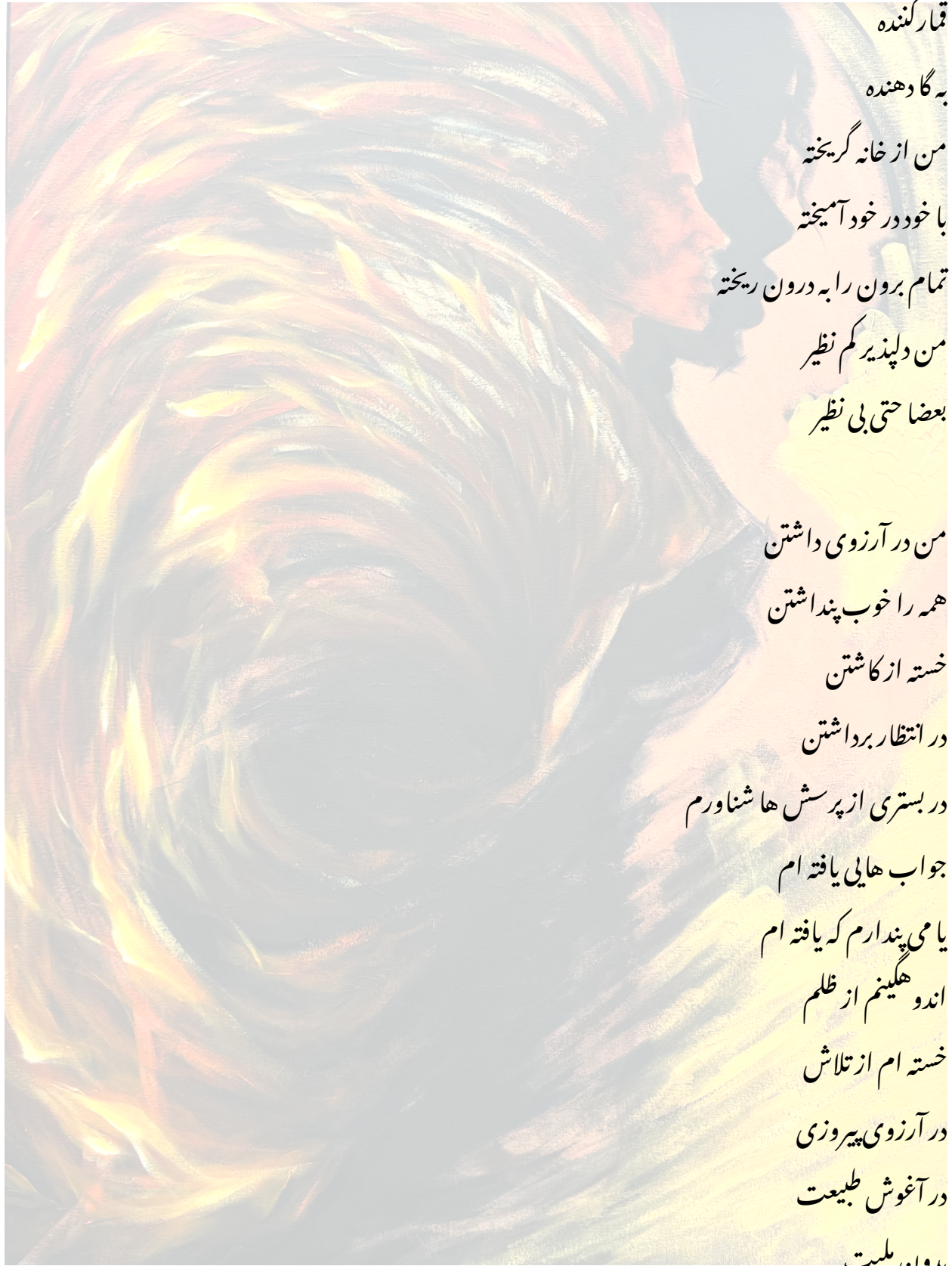
بی پروای نجول

شرمنده ولی جنگجو

من مدیر و مدبر و احمق

بازیگوش و تیزهوش

برنده و بازنده



قمارکننده

به گاوهنده

من از خانه گریخته

با خود در خود آمیخته

تمام برون را به درون ریخته

من دلپذیر کم نظیر

بعضا حتی بی نظیر

من در آرزوی داشتن

همه را خوب پنداشتن

خسته از کاشتن

در انتظار برداشتن

در بستری از پرش هاشناورم

جواب هایی یافته ام

یامی پندارم که یافته ام

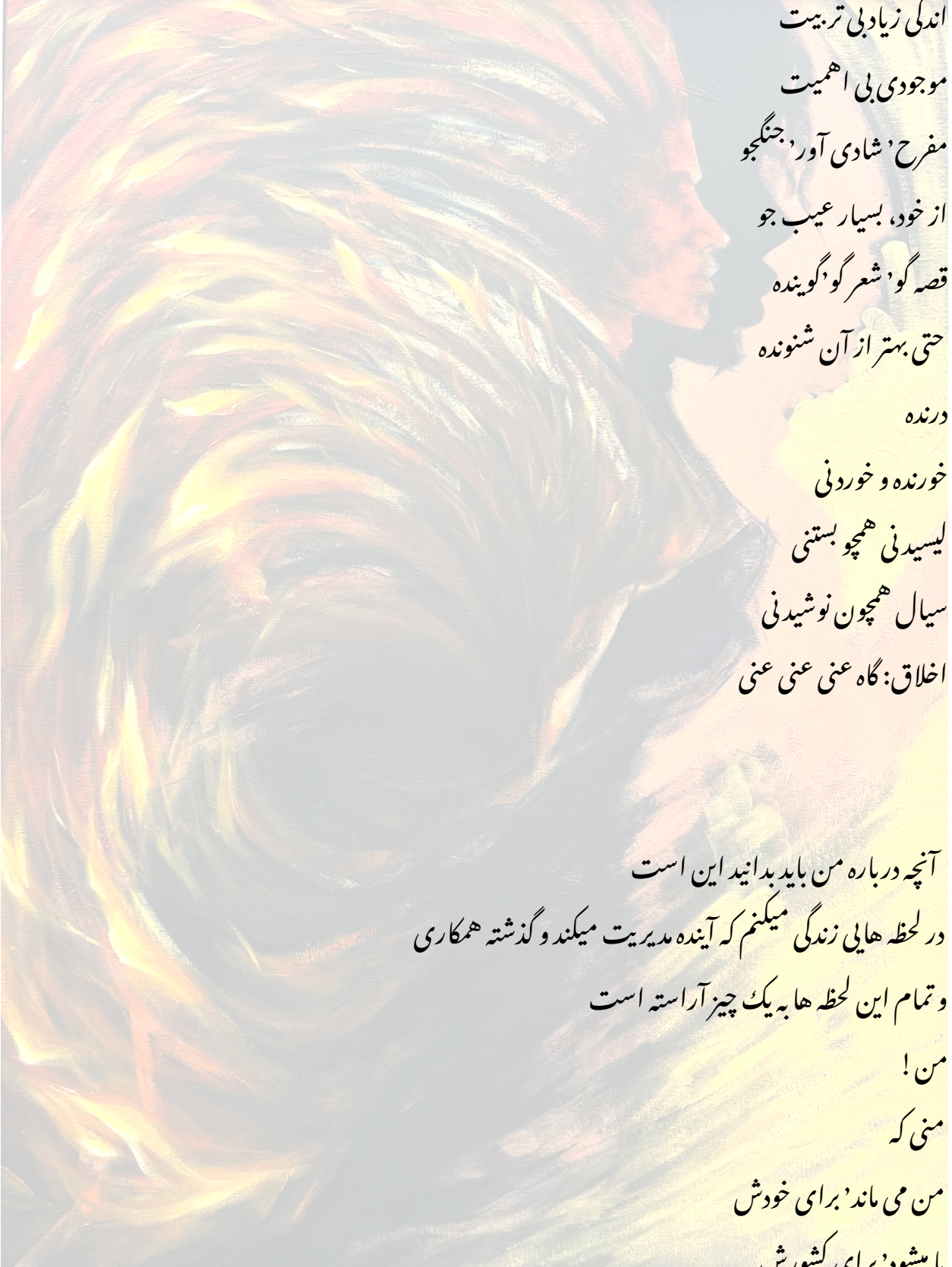
اندو هگینم از ظلم

خسته ام از تلاش

در آرزوی پیروزی

در آغوش طبیعت

بدون بلیت



اندکی زیاد بی تربیت
موجودی بی اهمیت
مفرح، شادی آور، جنگجو
از خود، بسیار عیب جو
قصه گو، شعر گو، گوینده
حتی بهتر از آن شنونده

درنده

خورنده و خوردنی
لیسیدنی همچو بستنی
سیال همچون نوشیدنی
اخلاق: گاه عنی عنی عنی

آنچه درباره من باید بدانید این است
در لحظه های زندگی میکنم که آینده مدیریت میکند و گذشته همکاری
و تمام این لحظه ها به یک چیز آراسته است

من!

منی که

من می ماند، برای خودش
مایشود، برای کشورش

و بی نهایت می پیوندد برای هستی

من

آری من

یستوانی ماری صدایم کنی

